

حریق دی ماه

شهاب برهان

ما که خود را متعلق به جنبش دی ۹۶ می‌دانیم، در حالی که حق داریم برای قربانیان مان مویه کنیم و نگران اسیران مان در چنگال شکنجه‌گران و سلاخان باشیم، باید به جای جایگزین کردن شادباش‌های زودرس و امیدهای احساسی و ساده‌انگارانه‌ی اولیه با نفرین کردن عاجزانه‌ی دشمن (گفته‌اند «تب تند زود به عرق می‌نشیند»)، خون‌سردانه و مسئولانه به واری و بررسی نقاط ضعف جنبش و دلائل توقف سریع آن پردازیم و به خصوص به جای ارائه‌ی تصویری دلخواهی و اغراق‌شده از آن، پرسش‌هایی را درباره‌ی محتوا و ظرفیت‌های واقعی و اهداف آن در برابر خود قرار دهیم تا شاید مسیر گام‌های بعدیمان اندکی روشن‌تر شود.

آیا جنبش دی ماه فتنه و توطئه بود؟!

دستگاه تبلیغاتی ولایت فقیه جنبش دی ماه ۹۶ را «فتنه» لقب داده و آن را با توطئه از خارج توضیح داده است. این یک معنا و یک پیام دارد: معنایش این است که در حکومت ولایت فقیه همه چیز تأمین و فراهم است و زمینه و دلیلی برای شکایت و اعتراض نیست و اگر کسی چنین کند، تنها می‌تواند از روی فتنه‌گری و با توطئه‌ی دشمنان خارجی تحریک شده باشد. پیام هم این است که جمهوری اسلامی بنا ندارد مطالبات متعرضین را به رسمیت بشناسد و در جهت برآورده کردن‌شان اقدام کند بلکه تنها پاسخی که خواهد داد، پاسخی است که به فتنه‌گران مزدور دشمنان خارجی می‌شود داد.

انگشت‌شماری از حاکمان هم که از انفجار نارضائی به وحشت افتاده‌اند، ضمن تأیید تئوری توطئه، و صرفاً از روی ریاکاری، به وجود برخی نارضائی‌ها اعتراف می‌کنند و این که مردم حق دارند حرف بزنند و باید به حرف مردم گوش داد!

اما واقعیت چیست؟ طبیعی‌تر از این نیست که جریان‌هایی چه امپریالیستی و چه دار و دسته‌های رقیب این رژیم همواره در کمین باشند تا از آب گل‌آلوده ماهی بگیرند یا حتی به گل‌آلود کردن آب کمک کنند، اما تا زمینه‌ی داخلی نباشد، تحریک از بیرون نمی‌تواند یک قلوه سنگ را هم از جا تکان دهد. از منظر اقتصاد سیاسی، وقوع تکان‌های اجتماعی با توجه به تضادهای بنیادین سرمایه‌داری و شکل انباشت سرمایه و بحران‌های ساختاری اقتصادی و سیاسی در ایران و تلاطمات ناشی از سیاست‌های امپریالیستی در منطقه و در ایران چیز نیست حتمی و مقدر که زمان و شکل بروزش را نمی‌شود پیشگویی کرد، ولی کلاً می‌توان انتظارش را داشت. با این حال، جنبش دی ماه ۱۳۹۶ برای بسیاری، به خصوص برای رژیم، نامنتظره و یک حریق ناگهانی بود. از مدت‌ها پیش همه‌ی قرائن نشان از نزدیکی شعله‌ور شدن ایران داشت. با آن که آتش ۸۸ در زیر خاکستر سرد «تدبیر و امید» به کلی مرده بود و خطر جان‌گرفتن ققنوسی از آن احساس نمی‌شد، اما تحریکات مطالباتی و اعتراضی قربانیان مستقیم سیاست‌های نئولیبرالی از یک‌سو و غارت‌شدن به دست رانت‌خواران دولتی و کلان‌دزدان حاکم بر کشور در اشکال گوناگون حتی یک روز متوقف نمی‌شد و مدام رو به گسترش داشت. این مطالبات تلبارشده که جز سرکوب، یا بی‌اعتنایی و در بهترین حالت وعده‌های دروغین، پاسخی دریافت نمی‌کردند، لایه‌هایی از طبقات و اقشار تهیدست و ساقط‌شده را در پهنای گسترده‌ای از کشور به طغیان کشید. افشای فقرات تازه‌ای از دزدی‌ها و اختلاس‌های نجومی باندهای حکومتی در رأس رژیم؛ مشاهده‌ی هزینه‌های تسلیحاتی و دخالت‌های سیاسی و نظامی در غزه و سوریه و لبنان و یمن و غیره؛ ریخت و پاش‌های هزاران میلیاردی برای ساختن مساجد در عراق و سوریه و لبنان و اهدای فرش‌های ابریشمی و چلچراغ‌های کریستال و گنبد‌های طلاپی به اماکن مذهبی در آن کشورها؛ و بالاخره رو شدن بودجه سال ۹۷ که چه امکانات مالی کلانی را برای موسسات مذهبی و حوزه‌های علمیه و دستگاه‌های سرکوب اختصاص داده است، بخار متراکم بنزین نارضائی را مشتعل کرد. حال اگر آمریکا و اسرائیل و عربستان و دار و دسته‌های بورژوازی ساقط‌شده در ۵۷ می‌خواهند نشان را به این تنور بچسبانند، یا آن روایت دیگر درست باشد که تحریک از جانب جناحی درونی بوده است برای کودتا علیه دولت روحانی، چیزی را در اصالت طغیان مردم به جان آمده و زمینه‌های داخلی آن تغییر نمی‌دهد.

ویژگی‌های غافلگیرکننده

این جنبش بی‌سابقه به خاطر ویژگی‌های کیفی‌اش، سرفصلی برای پیکارهای آتی و رفرانسی در تاریخ مبارزات تهیدستان و زحمتکشان ایران خواهد بود: خروج طبقات زحمتکش و تهیدست؛ گره‌زدن معیشت به سیاست کلان؛ استقلال از همه جناح‌های حکومت و دولت و اپوزیسیون درونی نظام؛ طرد سیاسی همه‌ی جناح‌های رژیم و برافراشتن پرچم مخالفت

با جمهوری اسلامی؛ برائت از شعارها و نشانه‌های مذهبی؛ اشتعال از کانون‌های شهرستانی و در گستره‌ی جغرافیای کشوری؛ عزیمت از ورای «خط قرمزها»یی که جنبش ۸۸ در آستانه‌ی آن سرکوب و متوقف شده بود. و نه چندان کم-اهمیت‌تر این که عصیانگران دی ماه، بر خلاف ناراضیان طبقات میانی که امیدوارانه خلعت‌های سبز و بنفش بر تن تبهکاران مکار می‌کردند، در همان بدو ورود به صحنه، عبا و عمامه‌ی «رهبر معظم»، این سردسته‌ی حرامیان سارق و جنایتکار را دریدن و او را در وسط صحنه لخت و عور به نمایش ملت گذاشتند. جنبش دی ماه ۱۳۹۶ رکوردی را شکسته است که از این پس در هر سنجشی و در هر دو سوی سنگر به حساب آورده خواهد شد.

جنبش دی ماه چرا خوابید و آیا شکست خورده است؟

همین ویژگی‌های بی‌سابقه و غافلگیرکننده طبعاً موجی از شور و امید برای نیروهای چپ انقلابی و رادیکال به همراه آورد. به خصوص با توجه به این که جنبش سراسری همان نخستین گام‌های خود را با شعارهای سرنگونی و تقابل رو در رو با نیروهای سرکوب آغازیده بود، این پندار هیجانی را برای بسیاری ایجاد کرد که چنین آغازی با سرنگونی رژیم فاصله چندانی ندارد و سناریوی مشابه سرگونی رژیم شاه می‌تواند این بار بدون توسل به آخوند و دین، با سرعتی تُند شده تکرار شود. این بود که انقلابیون بیرون از گود از هر گوشه‌ای هی می‌زدند که: پول آب و برق ندهید! به موسسات دولتی حمله کنید! دکل‌های تلویزیون را خراب کنید! هسته‌های سرخ تشکیل دهید! پاسگاه‌ها را خلع سلاح کنید! شوراها را برپا کنید! دست به اعتصاب عمومی بزنید! و ... اما علی‌رغم این خوشبینی‌های عجولانه و ساده‌انگارانه، حریق به سرعت فرو نشانده شد. الحق که «آتش‌نشانی» رژیم بهتر از «پلاسکو» عمل کرد، هرچند که حالا دیگر از «عمود خیمه‌ی نظام» (مقام معظم رهبری) نیم‌سوزی بیش باقی نمانده است!

برای کسانی که معتقدند انقلاب علاوه بر اینرسی و دینامیسم توده‌ای به آگاهی، هدایت و سازماندهی، استراتژی و برنامه نیاز دارد، از همان روزهای اول، اگر نه قطعی، دست‌کم جای نگرانی بود که جنبش دی ماه خوشفرجام نخواهد بود هر گاه که نتواند برای جبران عقب‌ماندگی سال‌های سالش در تدارک سیاسی و تکوین رهبری از درون خود و سازمان‌یابی در برابر دشمن بسیار کارکننده و مجهز و قدرتمند، فرجه‌ی زمانی لازمی برای خود بخرد و برای به دست آوردن این فرجه، هرچه توده‌ای‌تر و فراگیرتر شود. متأسفانه واقعیت تلخ بر رؤیای شیرین چیره شد. به دلایلی که هنوز جمع‌بندی مطمئنی از آن ندارم، این جنبش در بیش از حدود هشتاد شهر و شهرک گسترش نیافت و شهرهای بزرگ استراتژیک و به ویژه تهران هم —از چند خروش حاشیه‌ای بگذریم— تنها پیش گذاشتند. شاه‌رگ‌ها و نفسگاه‌های اقتصادی رژیم مسدود نشدند، بحران سیاسی درون رژیم به جای تشدید و گسترش شکاف‌ها و فلج نخاع، به اتحاد

همه‌ی جناح‌ها منجر شد و به این ترتیب جنبش نتوانست به یک خیزش چند میلیونی با جمعیت‌های عظیم در شهرهای بزرگ و غیرقابل سرکوب تبدیل شود، بلکه عمدتاً در شهرهای کوچک و محروم به صورت گروه‌های چند صد نفره به محاصره‌ی نیروهای سرکوبگر در آمد که روشن بود نمی‌توانستند علی‌رغم رشادتهای ستودنی‌شان بر ماشین سرکوب غلبه کنند. سلحشوری خودشان یا دام‌گستری دشمن - به احتمال زیاد هر دو - اعتراضات و تظاهرات را به میدان‌های زد و خورد تن به تن تبدیل کرد و همین خود نقش کمی در کنار کشیدن و منفعل‌ماندن توده‌ی مردم نداشت. به تمثیل می‌توانم بگویم که تخم مرغی که از سرمای یخچال در آمده بود، یک راست در آب جوش خشونت افتاد و متلاشی شد.

جنبش ۸۸ نه اساساً به خاطر ناکامی‌اش در به قدرت رساندن میرحسین موسوی، بلکه به خاطر پیروزی‌اش در به قدرت رساندن حسن روحانی به طور قطعی شکست خورد؛ اما سرکوب فیزیکی جنبش دی ماه را نمی‌شود شکست نهایی آن به حساب آورد، چون رژیم حاضر و قادر نیست مطالبات توده‌های طغیان‌کرده را برآورده و یک زندگی در خورشان انسان برایشان تأمین کند، و در عوض، این اعتراضات را توطئه‌ی خارجی و فتنه‌گری یک مشت خس و خاشاک و لات و غیره قلمداد می‌کند که مستحق پاسخی جز قهر و سرکوب نیست. پس، تمامی مواد اشتعال‌زا و عوامل انفجاری سر جای خود هستند و اتفاقاً در زیر آتش سرکوب، گداخته‌تر هم می‌شوند. اگر شعله‌های درشت موقتاً مهار شده‌اند، اما مثل هر آتش‌نشانی سطحی، گدازه‌ها و گداخته‌ها همچنان در طبقات و لایه‌های زیرین در التهابند و هر آن می‌توانند تنوره بکشند.

این که همین جنبش در فاصله‌ی کمی از سر بگیرد یا تا سال‌ها خاموش بماند قابل پیش‌بینی نیست، اما با شناخت از عمق و گستره‌ی بحران اجتماعی و بن‌بستی که سرمایه و انباشت نئولیبرالی و استبداد رژیم اسلامی مردم زحمتکش را در آن گرفتار کرده و خود نیز در آن گرفتار آمده است، باید دریافت که تداوم جنبش تنها در یک شکل، در شکل شورش خیابانی از نوع دی ماه نخواهد بود. اگر سرکوب عریان در موازنه‌ی نیروی فعلی، تکرار چنین شکلی را سد می‌کند، اما جنبش دی ماه چیزی فراتر از خود را در فضای سیاسی ایران پاشیده است، گرده‌ی مخمّری که می‌تواند همچون کاتالیزاتوری برای جوانه‌زدن، تکثیر و بلوربندی هسته‌ها و تشکل‌های کارگران، بی‌کاران، زنان فمینیست، زحمتکش‌ان، مدافعان حقوق ملیت‌ها، روستاییان تهیدست، دانشجویان چپ و دموکرات، مدافعان حقوق کودکان و غیره عمل کند، از هسته‌های مخفی و نیمه‌علنی که دیگر تنها به فعالیت صنفی بسنده نمی‌کنند، تا اعتراضات و مقاومت‌های ایذائی علنی در کوچه و بازار و ادارات و مدارس و دانشگاه‌ها. این امر خود به خود شدنی نیست. اگر پیشروان و انگیزه‌مندان شجاع جنبش‌ها، نقشه‌مند، مصمم و هوشیارانه دست به ابتکاراتی بزنند و نگذارند ظرفیت‌های متراکم کنونی هدر برود و فضای آبستن کنونی رو به سردی نهد و عقیم شود، می‌توان امیدوار بود که گول زخمی دوباره از زمین برخیزد.

شورش یا انقلاب؟

یک جنبش انفجاری را که همچون گردبادی بدون ستون فقرات و هیچ مفصل‌بندی با دیگر پیکرهای جامعه، بدون تئوری انقلابی، بدون هیچ استراتژی، هیچ برنامه، هیچ افق و چشم‌انداز، و بدون هیچ تدارک و تشکیلات و تجربه‌ای به ناگهان از فرط تحمل‌ناپذیری اوضاع برخاسته است، نمی‌شود دلبخواهانه انقلاب نامید و از آن هم کمتر، انتظار پیروزی‌اش داشت. از آن هم احمقانه‌تر این است که بگوییم جنبش اول باید تمرین کند و مهارت بیابد و وقتی از هر جهت کامل و مجهز شد وارد میدان شود! پیروزی هیچ جنبشی از پیش تضمین شده نیست. انقلاب را با نقشه‌ای مثل دستور آشپزی نمی‌شود تدارک دید که مواد لازم چه‌ها و از هر کدام چقدر و که اول چه می‌کنیم و بعد چه. اما هیچ طغیان و شورش هم با پریدن به تاریکی، بی یک تئوری راهنما، بدون هدف و بی برنامه و نقشه و بدون تدارک سیاسی به انقلاب ارتقا پیدا نمی‌کند و به پیروزی نمی‌رسد. دیالکتیک به درد فهم همین رابطه‌ی «اول مرغ یا تخم مرغ» می‌خورد.

آن شکل شورش خیابانی که به دلایلی چند، و نه فقط شدت سرکوب، نتوانست میلیونی و سرتاسری شده و ماه‌ها یا چون انقلاب ۵۷ یک سال و نیم دوام بیاورد، اگر به اشکال دیگری از مقاومت خلاق و بالنده تغییر شکل بدهد این فرصت و امکان را شاید پیدا کند که از درون قوام بگیرد، پخته شود و به حداقل‌هایی دست یابد که لازمه‌ی حرکت موفق به پیش در شرایط اعتلای انقلابی برای ایفای نقش تاریخی در موقعیت انقلابی است.

مادام که اقلشار گوناگون کارگران، از صنعتی و کشاورزی و خدماتی و فکری ... همچون طبقه و نه شهروندان منفرد، ابراز وجود نکنند؛ مادام که زنان، ملیت‌ها، مدافعان محیط زیست، نه فقط به صورت شهروندانی منفرد بلکه با هویت خود، یعنی با مطالبات اساسی و رادیکال خود به میدان نیایند؛ مادام که این جنبش‌ها بازو در بازو نیاندازند؛ مادام که جنبش همچون جنبش دی ماه به شعارهای نفی رژیم محدود باشد و پرچم‌های مطالبات اساسی و انقلابی در زمینه‌های آزادی‌های اساسی شهروندی، دموکراسی متکی بر نهادهای توده‌ای، آزادی و برابری زنان با مردان، رفع ریشه‌ای همه‌ی ستم‌ها و تبعیضات ملی و مذهبی را به خیابان‌ها نیاورد، و مادام که جنبش‌های خود را به سوی سرمایه‌داری و فلاکت‌گستری جنایتکارانه‌ی نئولیبرالیسم پرتاب نکند، مادام که جنبش آزادی و برابری پرچم «نه به مداخلات امپریالیستی و نه به هر رژیم دیکتاتوری و موروثی» را در پیشاپیش حمل نکند، هنوز یک طغیان نارضائی از وضع موجود باقی می‌ماند و نمی‌توان آن را جنبشی حامل آلترناتیوی انقلابی تلقی کرد. چنین جنبشی اگر زیر سرکوب از میان نرود، ممکن است اسب تروای امپریالیست‌ها و آلترناتیوهای ارتجاعی دست‌ساز امپریالیسم شود.

رادیکالیسم جنبش دی ماه در چه بود؟

در غرب همان‌طور که اخراج را می‌گویند بازسازی یا تعدیل، و نیروی سرکوب را می‌گویند نگهبان صلح، توسل مردم به خشونت و دست‌بردن به سلاح را هم می‌گویند «رادیکالیسم»! در فرهنگ غربی (نه فقط ژورنالیستی بلکه دانشگاهی و حتی احزاب چپ) همه‌ی داعشی‌ها و اسلام‌گراها لقب «رادیکال» دارند! در بین خودمان هم به نوعی این هست که طرفدار مبارزه‌ی مسلحانه یا معتقد به ضرورت اعمال قهر را رادیکال بنامند. برای برخی‌ها رادیکالیسم جنبش دی ماه در سلحشوری و روحیه‌ی تهاجمی جوانان شیردل در برابر نیروهای سرکوب بوده است. اما برای مارکسیست‌ها رادیکالیسم دست‌بردن به ریشه‌هاست. من این ادعا را که جنبش دی ماه فقط جنبش نان بوده است قاطعانه رد می‌کنم. به مراتب بیش از نفس وقوع ناگهانی‌اش، غافگلیرکننده‌ترین جنبه‌ی او در عین حال برجسته‌ترین و اساسی‌ترین شاخصه‌ی جنبش دی ماه ۹۶ این بود که برای نخستین بار پس از انقلاب بهمن، نارضائی معیشتی را در قالب سیاست کلان به میدان آورد. شعارهای «مرگ بر خامنه‌ای!»؛ «اصلاح طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا» و «جمهوری اسلامی نمی‌خوایم، نمی‌خوایم» شعارهای «نان» نبودند، بلکه عالی‌ترین سطح شعارهای سیاسی بودند و حاکی از این که مردم مستمند و مستأصل از تنگناهای معیشتی دریافته‌اند که نان اقتصاد در تنور سیاست پخته می‌شود. درک این رابطه، درک این که در ایران امروز، برای به دست آوردن گندم باید خاک رژی‌م دزدان و چپاول‌گران را شخم زد؛ تسویه حساب با اصلاح‌طلبان و طرد همه‌ی جناح‌های رژی‌م، یک درجه از رادیکالیسم سیاسی است. اما تا رسیدن به ریشه‌ها هنوز از لایه‌های چندی باید عبور کرد.

جنبش دی ماه یک طغیان علیه حکومتی بود که باعث و بانی اوضاع نابسامان کنونی شناخته می‌شود. خود من هم ابتدا در مطلبی نوشته بودم که این جنبش برای نخستین بار از انقلاب بهمن به این سو جنبش نان و جنبش آزادی را در هم ادغام کرد. اگر واقعاً چنین بوده باشد، حقیقتاً یک جهش کیفی است. اما حالا در اطلاق «جنبش نان و آزادی» به جنبش دی ماه احتیاط می‌کنم و ترجیح می‌دهم همان‌طور که در سطور پیشین نوشتیم بگوییم «گره‌زدن معیشت به سیاست کلان». دلیل این است که مطمئن نیستم جنبش دی ماه از آزادی، منظوری به جز خلاصی از شر رژی‌م ملاها را داشته است. ما این را در انقلاب ۵۷ هم تجربه کرده‌ایم که همه چیز در شعار «مرگ بر شاه» کانونی شده بود و این تصور عمومیت داشت که آزادی یعنی شاه برود. «جمهوری اسلامی نمی‌خواهیم» هنوز چیزی از آنچه به جایش می‌خواهیم نمی‌گوید. درست در همین خلأ و مه‌آلودگی که آزادی فقط به مفهوم خلاصی از فساد باندهای حاکم و خلاصی از منکرات اسلامی در زندگی مردم و گشت‌ها و دوایر گوناگون سرکوب مجری شریعت در فضای عمومی و خصوصی باشد، این کرم تخم‌ریزی کرده است که: در رژی‌م گذشته اقلماً مینی‌ژوپ و عرق «آزاد» بود. اقللاً شاه می‌گفت کاری به سیاست نداشته باش تا کاریت نداشته باشم، اما این‌ها می‌گویند تا مبلغ و مجری سیاست من نباشی پوستت را

می‌کنم. صد البته که خلاصی از این جنبه‌های اخص استبداد دینی و فاشیسم دینی چیز کمی نیست و بسیار هم مهم است و خلاصی از آن‌ها ارزش خون‌دادن دارد، اما خلاصی از استبداد آخوندی هنوز آن مضمونی را ندارد که با قاطعیت بگوییم جنبش دی ماه، نان و آزادی را به یکدیگر گره زده است. حرف من مطلقاً جنبه‌ی سرزنش یا تخفیف جنبش دی ماه را ندارد، البته که مجال نیافت، اما در همان عرض اندام کوتاه قهرمانانه‌اش کجا شنیده شد شعاری درباره‌ی آزادی و برابری زنان با مردان؟ کجا شنیده شد آزادی آموزش به زبان مادری؟ کجا شنیده شد آزادی بی قید و شرط سیاسی؟ کجا شنیده شد آزادی بی حصر و استثنای بیان؟ کجا شنیده شد آزادی تشکل‌های مستقل صنفی و سیاسی؟ کجا شنیده شد آزادی اعتصاب؟ کجا شنیده شد لغو مجازات اعدام؟ من نمی‌گویم که در دل و پس کله‌ی آن پهلوانان این خواسته‌ها وجود نداشت یا اگر کمی بیشتر جلو می‌رفت مطرح‌شان نمی‌کرد، من خبری ندارم، اما جنبش دی ماه در عمر کوتاه و در کلیت خود جز نفی رژیم فعلی چیزی اثباتی حمل نمی‌کرد و من نمی‌توانم برای دلخوش کردن خودم ادعا کنم که جنبش نان و آزادی را در هم ادغام کرده است.

و اما جنبش «نان»! جنبشی که به خاطر فساد و دزدی حاکمان به دنبال سرنگونی رژیمی باشد و نداند که فلاکت اقتصادی و مصائب معیشتی ریشه‌هایی عمیق‌تر از فساد حاکمان دارد که هر رژیم بورژوازی «پاکدستی» هم جای دزدان و فاسدان را بگیرد، همان ریشه‌ها را آبیاری خواهد کرد، در معرض خطر جاده‌صاف‌کنی برای دار و دسته‌های دیگری از نئولیبرال‌ها و سرمایه‌دارها قرار دارد. جنبشی علیه بیکاری و تنگدستی و فقر و فاصله‌ی طبقاتی که جنبشی آشکارا و با زبان صریح علیه سرمایه‌داری به طور کلی، علیه نئولیبرالیسم، علیه امپریالیسم و جهانی‌سازی فلاکت نباشد؛ جنبشی برای نان که در پشت درخت کارفرمای خودی، جنگل سرمایه‌داری را نبیند؛ جنبشی که در دشمنی با امپریالیسم، سرمایه‌داری جهانی و داخلی را نبیند و در شالوده‌ی نظام سیاسی دینی آخوندها، نظام اقتصاد سرمایه‌داری را نشانه نگیرد، جنبشی رادیکال نیست. چنین جنبشی اگر چه از اصلاحات اصلاح‌طلبان رژیم اسلامی نومید شده باشد، هنوز از توهم امکان اصلاحات بدون آخوندها خلاص نشده است. محتوای اقتصادی شعار «جمهوری اسلامی نمی‌خوایم» و «اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا» هنوز چیزی بیش از طلب افزایش قدرت خرید نیست؛ منتقد سیاست اقتصادی رژیم است و نه منتقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری. به این خاطر من معتقدم که «نه» به هر دو جناح رژیم هنوز با رادیکالیسم چه در زمینه «نان» و چه «آزادی فاصله دارد و طرد اصلاح‌طلبان رژیم، خود به خود به معنای بریدن از فرمیسم و به پیش کشیدن سیاست‌ها و افق‌های انقلابی نیست. سلطنت‌طلبان و مجاهدین هم می‌گویند این رژیم باید سرنگون شود. آیا آن‌ها انقلابی و رادیکالند؟! از شعارهای به نهایت ارتجاعی و در عین حال گویای «رضا شاه روح شاد» که بگذریم، حتا شعارهای ظاهراً خنثایی چون «جمهوری ایرانی» و نیز «می‌میریم، ایران را پس می‌گیریم»، حتی اگر بدون دخالت از بیرون و با ابتکار خود تظاهراتی مطرح شده باشد، نه تنها هیچ نشانی از رادیکالیسم ندارند، بلکه شعارهایی هستند که می‌توانستند از مغز تیمسارها و استوارهای سوپرمارکتی و چلوکبابی «تهران‌جلس»

زائیده شده باشند که انقلاب ۵۷ ایران را از چنگ خونین و کثیف شان در آورده است. ما باید پدیده‌ی زیارت پاسارگاد و قبله‌کردن قبر کوروش و شعار «رضاشاه روحش شاد» در جنبش دی ماه را (هر قدر هم حاشیه بوده باشد) جدی بگیریم. در غیاب یک هژمونی انقلابی خلاً آلترناتیو خالی نمی‌ماند!

در برابر سرکوب!

جنبش ۸۸ با سرکوب مُرد و جنبش دی ماه با سرکوب سد شد. آیا جنبش دی ماه از تجربه‌ی سرکوب ۸۸ چیزی جمع‌بند کرده، آموخته، و برای مقابله با سرکوبی که در انتظارش بود تدبیری اندیشیده بود؟ به بیان دیگر: در خیزش‌های بعدی آیا نیروهای انتظامی و بسیج و سپاه و ارتش با سینی باقلوا و شیرینی دانه‌ارکی به استقبال خواهند آمد؟ یا باز هم پرده برای بازی همان تراژدی تکراری با کف‌زدن‌های تماشاگران بالا خواهد رفت و با شیون‌شان فرو خواهد افتاد؟

انقلاب با شعارهای انقلابی راه باز نمی‌کند. بولدوزرهای صخره‌شکن لازم دارد. تشجیع، روحیه‌دادن، دمیدن فضاهای حماسی، سر ودهای انقلابی و دادن شعارهای امد بخشی چون «پیروزی نهایی از آن ماست»؛ «می‌میریم، ذلت نمی‌پذیریم»؛ «نیروی انتظامی خجالت خجالت!»؛ «نترسید، نترسید، ما همه با هم هستیم» و ... برای روحیه‌دادن به رزمندگان مفید و مؤثرند، اما جنگ را تنها با مارش و شیپور و سنج نمی‌شود پیش برد. قدر مسلم این است که در هر خیزش مردمی، سرکوب حی و حاضر خواهد بود، و هر بار تهرین‌دیده‌تر و ورزیده‌تر از سرکوب‌های پیشین. آن‌ها استراتژیست‌ها و تاکتیسیست‌های ورزیده دارند که بیدارخواهی می‌کشند. من نه استراتژیست و نه تاکتیسیست نظامی‌ام که بتوانم راه‌حل نشان بدهم، اما حرفم این است که بالاخره باید تکلیف‌مان را با شمشیر داموکلس روشن کنیم. باید روی این مهم کار جدی بکنیم که اگر سرکوب همواره خواهد بود و ما هم تجهیزات و آزمودگی و ستادهای آن‌ها را نداریم، بالاخره چه باید بکنیم؟ البته که نیروی مادی را با نیروی مادی می‌توان پس زد، اما وقتی تاکتیک‌ها و مانورهای سنجیده توده‌ای بشوند، به نیروی مادی تبدیل می‌شوند و می‌توانند از پس گردان‌های کرگدن‌ها و زرهپوش‌های ضد-خمپاره برآیند.

مورد دیگر، آسیب‌پذیری شبکه‌های ارتباطی است. شبکه‌های مجازی امکانات بسیار کارآمدی در اختیار فعالان و سازمان‌دهندگان می‌گذارند، اما همانطور که اخیراً دیدیم، تکیه بر فقط شبکه‌های مجازی (در مورد اخیر «تلگرام») با همه‌ی مزیت‌هایشان، وقتی که مسدودکردن‌شان در اختیار دولت است، نقطه‌ی قوت این وسائل را به نقطه‌ی ضعف جنبش تبدیل می‌کند. تجربه‌ی اخیر یک‌بار دیگر ثابت کرد که بر خلاف نظر کسانی که تنها بر سازماندهی و ارتباطات نرم‌افزاری و مجازی توصیه می‌کنند، بر تار عنکبوت نمی‌توان خانه‌ای بنا کرد. اطلاعی ندارم که آیا امکانات ارتباطی

موازی یا جایگزین در کار بوده یا نه، و اگر نه، آیا جنبش بعدی فکری برای این موضوع خواهد کرد و مثلاً نوعی شبکه‌های زیرزمینی ایجاد خواهد کرد؟

مراقبت از فعالان و سرکردگان جنبش‌ها در برابر سرکوب

شعار « بگیر، ببند، بکش! گور خود کنی به دست خود!» شعار خشم از روی عجز است؛ شعار نفرین است. هیچ حکومتی «به دست خود» و با سرکوب‌گری و ریختن خون مردم نمی‌افتد، بلکه به سرکوب و خونریزی متوسل می‌شود تا سر پا بماند. ب موازات این فرهنگ تقدیر باور و انفعالی در برابر سرکوبگر که امیدوار است او به دست خود گورش را بکند، فرهنگ پیکارجویانه‌ای هم وجود دارد که بهای آزادی را فقط خون می‌داند و گمان می‌کند که جانبازی و فداکاری برای رهایی کافی است. شعارهای «درخت آزادی با خون بارور می‌شود» و «خون بر شمشیر پیروز می‌شود» مال این فرهنگ است.

حقیقت این است که رهایی ستمکشان از اسارت و سرکوب، بدون پرداختن به ناممکن است. بازتاب معیوب این حقیقت به این صورت است که بهای آزادی را تنها در خون می‌بینند. این یک دید شورش‌گرانه و نه انقلابی نسبت به رهایی است. البته برده‌ای که از خون بترسد، هرگز روی آزادی نمی‌بیند، ولی برده‌داری مدرن با برده‌داری باستان خیلی فرق دارد. امروزه تنها با شورش و خون‌دادن نمی‌شود از پس «دولت مدرن» برآمد. بهایی که برای آزادی باید پرداخته شود، نه تنها خون، بلکه اساساً رسیدن به آگاهی، ایجاد تشکل، سازمان‌یافتگی، انسجام صفوف، یکپارچگی، داشتن استراتژی و تاکتیک درست، برخورداری از رهبری روشن و قوی و بسیار چیزهای دیگر است. اگر قیام توده‌ای است که رژیم سرکوبگر را ساقط می‌کند، تدارک سیاسی قیام - که کار درازمدتی است - اصلی‌ترین پیش‌شرط پیروزی بر استبداد است. این مسیر، دالانی است از سیم خاردار و مین‌گذاری شده و البته که خون هم می‌طلبد، اما بهای آزادی تنها خون نیست، بلکه بهای به مراتب سنگین‌تر، کسب این کیفیت‌هاست. آزادی نه تنها خون، که بلوغ جنبش‌ها را هم طلب می‌کند.

در شرایط غیاب تشکل‌های توده‌ای و سازمان‌نیافتگی جنبش‌های اعتراضی، مبارزات انفرادی و پراکنده به آسانی سرکوب می‌شوند. در چنین شرایطی طبعاً آمادگی برای خطرکردن هم کمیاب می‌شود و روحیه‌ی نفرین در انفعال جای اقدام را می‌گیرد. درست در همین شرایط است که برخی از این ناداران هم که حاضر - به خطرکردن می‌شوند، کمبود تشکل و سازمان‌یابی و همه‌ی آنچه را که جزو بهای رهایی به آن‌ها اشاره کردم، می‌خواهند با خون جبران کنند. آبشخور هر دوی این‌ها عدم بلوغ جنبش‌های توده‌ای است. با خون نمی‌شود ضعف سازماندهی را جبران کرد. هرچه بیشتر مبارزین

از سازماندهی به دور و از مقابله‌ی توده‌ای و سازمان‌یافته با ماشین سرکوب ناتوان باشند، بیشتر به خرافه‌های پیروزی خون بر شمشیر و آبیاری درخت آزادی با خون متوسل می‌شوند.

تا جایی که به «خون» مربوط می‌شود، هر قطره خونی که از یک مبارز ریخته می‌شود، خون جنبش‌های مردم است که بر زمین می‌ریزد. از خون‌دادن نباید فضیلت ساخت. استبداد چیزی بهتر از این نمی‌خواهد که پیشگامان جسور مبارزات مردمی گردن‌شان را در برابر ساطور او جلو بیاورند. پیکارگران علیه استبداد و ستم باید در نیروهای خودشان صرفه‌جویی کنند و آن‌ها را هدر ندهند. آن خونی هدر نمی‌رود که اهدای آن در راه ایجاد تشکله‌ها، سازماندهی مبارزات مردم، گسترش آگاهی در میان توده‌ها، ایجاد پیوند میان جنبش‌های آزادی‌خواه و برابری‌طلب، و خلاصه در راه بلوغ جنبش‌ها و در راستای از کار انداختن ماشین سرکوب دولتی با قدرت متشکل توده‌ای ضرورت پیدا کند. اینجا خون بهایی است که برای فراهم‌کردن ملزومات سیاسی و اسباب تشکیلاتی رهایی پرداخت می‌شود.

نگرانی‌مان درباره‌ی موج جدید سرکوب چپ‌ها کاملاً بجاست. رژیم اسلامی کم‌تر از هر جریان فکری و سیاسی دیگری جریانات چپ و به ویژه کمونیست‌ها را تحمل می‌کند و برای نابودکردن آن‌ها مدام دامگذاری و چاله‌کشی می‌کند. چپ‌ها و کمونیست‌های جوان در ایران باید این خطر را بسیار بسیار جدی بگیرند. هیچیک از آنان حق ندارند موضوع حفظ موجودیت خود را مسئله‌ای شخصی تلقی کنند. آنان نونهالانی روییده در زمینی سوخته‌اند که از خاکستر آبیاری شده با خون نسل‌های پیشین چپ‌ها و کمونیست‌ها سر بر می‌آورند. هر یک از آنان آینده‌ی جنگل را در خود دارند. و به همین خاطر رژیم آنان را زیر نظر گرفته است تا هر کدام را که اندکی قد می‌کشد و به مرحله‌ی گرده‌افشانی و تکثیر می‌رسد، درو کند.

مراقبت مبارزان چپ و کمونیست برای حفظ خود یک وظیفه‌ی مهم برای حفظ ظرفیت‌های جنبش سوسیالیستی و کارگری و تداوم مبارزه‌ی طبقاتی کارگران است. محافظت از انرژی‌ها و ذخایر جنبش کارگری و انقلاب سوسیالیستی را نباید با محافظه‌کاری یکی پنداشت. محافظه‌کاری حفظ شرایط موجود و تن‌دادن به نظم سیاسی و اجتماعی حاکم است، اما کمونیست‌ها برای تغییر این نظم مبارزه می‌کنند و حفظ خودشان در برابر هاشورزنی بی‌امان ساطور رژیم، جزئی از تکالیف‌شان برای تداوم مبارزه علیه وضع موجود است. در میدان نبرد، جا خالی دادن و سر دزدیدن از شمشیر دشمن جزو فنون جنگیدن و از ملزومات پیروزی است و با سر دزدیدن در زیر لحاف فرق دارد.

مراقبت از خود، از امنیت تشکلات مبارز و در برابر دام‌گستری‌ها و عوامل نفوذی و تشکلات پلیس ساخته با تابلوی چپ، برای چپ‌ها و کمونیست‌های جوان ایران امری حیاتی است. کم‌ترین غفلت در این زمینه می‌تواند ضایعاتی عظیم به بار بیاورد. یقیناً با بیشترین مراقبت‌ها و بهترین تاکتیک‌ها هم مبارزه تلفات خواهد داشت و نمی‌توان آن را به صفر رساند، ولی باید به حداقل ممکن رساند. جایگزین کردن هر یک از این مبارزان و تشکلات انقلابی، سالیان سال

طول خواهد کشید. بهای آزادی را پرداختن این نیست که اینها خونشان را مفت بدهند، با زحمت کشیدن و همت کردن برای جلوگیری از این گونه تلفات و ضایعات برای تداوم مبارزه هم هست که باید بهای آزادی را داد.

برای این گونه مراقبت‌ها باید دانش مبارزه با پلیس سیاسی-امنیتی را آموخت و مهارت آن در عمل را پیدا کرد. مبارزه با پلیس سیاسی-امنیتی یک فن است. شرکت در مبارزه‌ی علنی بدون انگشت‌نما شدن؛ حرکات توده‌ای با سازماندهی‌های مخفی؛ کسب مهارت در جایگزینی وسایل و شبکه‌های خبررسانی که پیاپی ضربه خورده و مسدود می‌شوند؛ شناخت اشکالی از ارتباطات و سازماندهی و تشکیلات که ضربات احتمالی به همه جا و همه کس منتقل نشود؛ توان ترکیب مبارزات در اشکال قانونی و فرا-قانونی؛ مهارت ایجاد تشکلهای پوششی قانونی برای فعالیت‌های انقلابی؛ آب‌بندی اطلاعاتی و عایق‌بندی نفوذی تشکلات؛ آشنایی با تکنیک‌ها و شگردهای کهنه و جدید پلیس سیاسی-امنیتی و بدل‌زدن به آن‌ها؛ رد پا نگذاشتن از خود و هم‌زمان؛ انبار نکردن اسناد، اطلاعات امنیتی، اسامی و آدرس‌ها - اعم از فیزیکی یا الکترونیکی - در خانه‌ها و کامپیوترها و گوشی‌ها؛ پیشبینی‌های کافی برای قطع سر نخ‌ها به هنگام دستگیری؛ و صدها موضوع دیگر برای بقا و تداوم مبارزه‌ی چپ‌ها در شرایط امروز ایران اهمیت حیاتی دارند. آموزش این فنون برای نسل جوان چپ‌ها و کمونیست‌ها در ایران نباید کمتر از آموزش‌های سیاسی و تئوریک اهمیت داشته باشند.

۳۰ دی ماه ۱۳۹۶ / ۲۰ ژانویه ۲۰۱۸

مطلب دریافتی

پراکسیس

بهمن ۱۳۹۶

WWW.PRAXIES.ORG